

نقش آفرینی روایت و داستان در ساختار استدلال و مشروعیت بخشی به آرای قضایی با تکیه بر رهیافت های نوین حقوق و ادبیات

امیرحسین حیدرزاده^۱

چکیده

حقوق و ادبیات، دو قلمرویی که در نگاه نخست فاصله ای بسیار از یکدیگر دارند، در سده ی اخیر به یکی از پربرترین حوزه های میان رشته ای علوم انسانی تبدیل شده اند. آنچه این دو را به هم پیوند می زند، «روایت» است. این مقاله به این پرسش بنیادین می پردازد که چگونه قضات در آرای خود، فراتر از کاربرد صرف قواعد حقوقی، از فنون روایت پردازی، شخصیت پردازی، و اقناع ادبی برای ساخت استدلال و مشروعیت بخشی به تصمیمات خود استفاده می کنند. در این راستا، ابتدا مبانی نظری رویکرد «حقوق به مثابه ادبیات» با تأکید بر آرای پیشگامانی همچون جیمز بوید وایت و رابرت کاور بررسی می شود. سپس با تکیه بر مفهوم «روایت شناسی حقوقی» که پتر بروکس آن را مطرح کرد، به تحلیل ساختار روایی آرای قضایی و کارکردهای اقناعی و مشروعیت بخش آن پرداخته می شود. در بخش پایانی، با بررسی نمونه های عینی از رویه ی قضایی و نیز با بهره گیری از ظرفیت های نهفته در ادبیات کلاسیک فارسی، نشان داده می شود که چگونه بازخوانی روایی آرای قضایی می تواند به عنوان ابزاری برای نقد گفتمان مسلط حقوقی و آشکارسازی سوگیری های پنهان در نظام قضایی عمل کند.

واژگان کلیدی: حقوق و ادبیات، روایت شناسی حقوقی، آرای قضایی، مشروعیت، عدالت روایی، ادبیات فارسی.

^۱ گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران (نویسنده مسئول).

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



۱-مقدمه

حقوق و ادبیات در نگاه نخست، قلمروهایی متباین به نظر می‌رسند؛ یکی عرصه‌ی قواعد خشک و بی‌طرفانه و دیگری حوزه‌ی تخیل، احساس، و روایت‌های بی‌مرز. با این حال، از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، جنبشی فکری در حقوق آمریکا شکل گرفت که بر پیوندهای بنیادین این دو حوزه انگشت نهاد. جیمز بوید وایت با انتشار کتاب تأثیرگذار تخیل حقوقی در سال ۱۹۷۳ و سپس کمان هراکلس در سال ۱۹۸۵، پایه‌های رشته‌ی نوینی به نام «حقوق و ادبیات» را بنا نهاد و استدلال کرد که حقوق نه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد، بلکه گفتمانی روایی و بخشی از یک جهان‌بینی هنجاری است که دربرگیرنده‌ی زبانی مشترک و اسطوره‌هایی روایی است که نظام حقوقی در دل آن معنا می‌یابد (وایت، ۱۹۸۵). وایت در مجموعه‌ی کمان هراکلس، با بهره‌گیری از استعاره‌ی اسطوره‌ای هراکلس و کمانِ اقناع‌کننده‌ی او، نشان می‌دهد که حقوق به‌مثابه یک «شاخه‌ی بلاغت» عمل می‌کند و وکلا و قضات، همچون نویسندگان و ناقدان ادبی، از زبان برای ساختنِ جامعه و فرهنگ استفاده می‌کنند (وایزبرگ، ۱۹۸۶).

یک دهه بعد، رابرت کاور در مقاله‌ی تأثیرگذار خود با عنوان «ناموس و روایت»، این ایده را بسط داد و نشان داد که هنجارهای حقوقی همواره در بستر روایت‌ها شکل می‌گیرند و «جهان هنجاری» بدون روایت‌هایی که آن را معنا می‌بخشند، موجودیتی ندارد (کاور، ۱۹۸۳). به گفته‌ی کاور، «هیچ مجموعه‌ای از نهادها یا احکام حقوقی جدا از روایت‌هایی که آن را در بستر خود قرار می‌دهند و به آن معنا می‌بخشند، وجود ندارد». از این منظر، هر رأی قضایی نه صرفاً یک حکم حقوقی، بلکه روایتی است که از میان روایت‌های ممکن، یکی را برمی‌گزیند، آن را مشروع می‌نماید، و روایت‌های رقیب را به حاشیه می‌راند (کاور، ۱۹۸۳).

این رویکرد نظری، که بعدها «روایت‌شناسی حقوقی» یا «حقوق به‌مثابه روایت» نام گرفت، در دهه‌های اخیر به‌طور چشمگیری توسعه یافته و پژوهشگران بسیاری را به خود جذب کرده است. پیترو بروکس و پل گویتز در مجموعه‌ی داستان‌های حقوق نشان می‌دهند که روایت و بلاغت نه حاشیه‌ای، بلکه در قلبِ خودِ حقوق جای دارند (بروکس و گویتز، ۱۹۹۶). آنتونی آمستردام و جروم برونر از منظر روان‌شناسی شناختی و مردم‌شناسی، نشان می‌دهند که داستان‌پردازی، شیوه‌ی بنیادینِ تفکرِ حقوقی است (آمستردام و برونر، ۲۰۰۰). مارتا نوسبام استدلال می‌کند که تخیل ادبی برای قضاوت اخلاقیِ قضات ضروری است و آن‌ها را قادر می‌سازد تا خود را جای دیگران بگذارند و عدالت را به‌شکلی انسانی‌تر اجرا کنند (نوسبام، ۱۹۹۵). رونالد دورکین حقوق را همچون یک «رمان زنجیره‌ای» می‌داند که هر قاضی، با هر رأی، فصلی به آن می‌افزاید و همواره در تلاش است تا بهترین تفسیر ممکن را از کلِ روایتِ حقوقی ارائه دهد (دورکین، ۱۹۸۲). ریچارد

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



پوزنر با رویکردی عمل‌گرایانه‌تر، به تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های روش تفسیر متن ادبی و تفسیر متن حقوقی می‌پردازد و بر اهمیت مهارت‌های ادبی برای قضات تأکید می‌کند (پوزنر، ۱۹۸۸).

در عرصه‌ی پژوهش‌های داخلی نیز، به‌تازگی توجه به این حوزه‌ی میان‌رشته‌ای افزایش یافته است. اکبری و فلاحی در مقاله‌ای با عنوان «بازکاوی حقوقی داستان سیاوش در شاهنامه در پرتو سنجه‌های دادرسی دادگرا» نشان داده‌اند که ظرفیت عظیمی در ادبیات کلاسیک فارسی برای بازاندیشی در مفاهیم حقوقی وجود دارد (اکبری و فلاحی، ۱۴۰۰). همچنین، حسن‌نایب و همکاران با رویکردی معرفت‌شناختی، به بررسی فلسفه دلایل اثبات پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که روایت‌ها در فرایند اثبات دعوی، به‌عنوان ادله‌ی غیرمستقیم عمل می‌کنند (حسن‌نایب و همکاران، ۱۴۰۳).

پرسش محوری که این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به آن است، این است که روایت و داستان چه نقشی در ساختار استدلال و مشروعیت‌بخشی به آرای قضایی ایفا می‌کنند؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا مبانی نظری رویکرد حقوق و ادبیات با تمرکز بر آرای جیمز بوید وایت و رابرت کاور بررسی می‌شود. سپس کارکردهای روایت در آرای قضایی، از منظر اقناع، تفسیر، و مشروعیت‌سازی، واکاوی می‌گردد. در ادامه، با بررسی مفهوم «عدالت روایی» و ظرفیت‌های آن، به نقد گفتمان مسلط حقوقی پرداخته می‌شود. در بخش پیش‌رو، با بهره‌گیری از داستان سیاوش در شاهنامه و تحلیل رویه‌ی قضایی ایران، جنبه‌های عینی این رهیافت به تصویر کشیده می‌شود. در نهایت، مقاله با نتیجه‌گیری جامع، به جمع‌بندی یافته‌ها و اشاره به افق‌های پیش‌روی پژوهش در این حوزه می‌پردازد.

۲. مبانی نظری: از حقوق و ادبیات تا روایت‌شناسی حقوقی

۲-۱. جیمز بوید وایت و تخیل حقوقی

جیمز بوید وایت با انتشار کتاب **تخیل حقوقی** در سال ۱۹۷۳ و سپس **کمان هراکلس** در سال ۱۹۸۵، رویکردی انقلابی به حقوق ارائه داد. او در این آثار، استدلال کرد که حقوق را باید به‌مثابه یک «زبان» و یک «شاخه‌ی بلاغت» در نظر گرفت که نه فقط شامل مجموعه‌ای از اصطلاحات و تعابیر، بلکه شامل عادت‌های ذهنی و انتظاراتی است که می‌توان آن را «فرهنگ» نامید (وایت، ۱۹۸۵). وایت وکلا را به‌طور هم‌زمان «نویسندگان» و «ناقدان» ادبی می‌دانست و معتقد بود که درک حقوق نیازمند نه فقط آشنایی با متون حقوقی، بلکه مهارت‌های تحلیل ادبی و فعالیت فکری در خارج از حوزه‌ی حقوق است.

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



ولیت در کمان هراکلس، با تحلیل نمایشنامه‌ی فیلوکتس اثر سوفوکل، میان دو روش اقناع تمایز قائل می‌شود: «دولوس» که اقناع فریب‌آمیز و ابزاری است، و «پیتو» که اقناع مبتنی بر دیالوگ اصیل و جامعه‌ساز است (وایزبرگ، ۱۹۸۶). به عقیده‌ی وایت، حقوق اصیل باید در مسیر پیتو حرکت کند و وکلا و قضات را قادر سازد تا از طریق زبان، جامعه‌ای مبتنی بر تفاهم اخلاقی بسازند. وایت برای بلاغت حقوقی سه عنصر اساسی برمی‌شمارد: نخست، وکلا باید به زبان مخاطب خود سخن بگویند و حقوق را متناسب با فرهنگ خاص هر جامعه به کار گیرند. دوم، حقوق همواره یک «اجرای خلاقانه» است و قاضی یا وکیل با هر تفسیر، اثری نو خلق می‌کند که به نوبه‌ی خود بر فرهنگ و جامعه تأثیر می‌گذارد. سوم، بلاغت حقوقی حاوی «هویت اخلاقی» است و نمی‌توان آن را از ارزش‌های اخلاقی جدا کرد (وایت، ۱۹۸۵). به گفته‌ی وایت، منبع قدرت حقوق نه در تصمیمات خاص، بلکه در «تأثیر قهری بلاغت» آن نهفته است. وایت با گسترش درک حقوق فراتر از شخصیت‌زدایی نهادگرایی اثبات‌گرایانه، امیدوار بود «انسانیت» را به حقوق بازگرداند (بارون، ۱۹۹۹).

ریچارد وایزبرگ، از منتقدان وایت، معتقد است که رویکرد او بیش از حد انتزاعی است و از شناخت حقوق عینی و کاربست عملی آن تهی است (وایزبرگ، ۱۹۸۴). ویکتوریا کان نیز وایت را به سبب نادیده گرفتن رابطه‌ی حقوق با نابرابری‌های اجتماعی (نظیر نابرابری‌های جنسیتی، نژادی، و طبقاتی) مورد نقد قرار می‌دهد (کان، ۱۹۸۶). با این حال، تأثیر ولایت بر شکل‌دهی به حوزه‌ی حقوق و ادبیات، همچنان عمیق و ملندگار است و بسیاری از پژوهشگران بعدی، نظریه‌های خود را بر اساس یا در نقد آرای او بنا نهاده‌اند (بارون، ۱۹۹۹).

۲-۲. رابرت کاور و ناموس و روایت

رابرت کاور در مقاله‌ی پیشگامانه‌ی خود با عنوان «ناموس و روایت»، که به عنوان مقدمه‌ای بر مرور دوره‌ی ۱۹۸۲ دیوان عالی آمریکا منتشر شد، رویکردی عمیق‌تر و بنیادین‌تر به رابطه‌ی هنجار و روایت ارائه داد. کاور با الهام از منابع یهودی، به ویژه مفهوم «هالاخا» و «آگادا»، استدلال کرد که ما در یک «جهان هنجاری» زندگی می‌کنیم و این جهان هنجاری به طور جدایی‌ناپذیری با روایت‌ها پیوند خورده است (کاور، ۱۹۸۳). به گفته‌ی کاور، هنجارها را نمی‌توان خارج از گفتمانی که آنها را توجیه می‌کند، تاریخی که آنها را آفریده، و آینده‌ای که به آن خدمت می‌کنند، درک کرد. به عبارت دیگر، هر هنجار حقوقی، در بستر روایت‌هایی معنا می‌یابد که آن را با گذشته، حال، و آینده پیوند می‌دهند (مینو، ۱۹۹۲).

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



کاور میان دو «الگوی آرمانی» از هنجارمندی تمایز قائل شد: «الگوی پایدئیک» که جهان‌آفرین است و بر پایه‌ی بدنه‌ای مشترک از احکام و روایت‌ها و آموزشی مشترک استوار است؛ و «الگوی امپراتوری» که جهان‌نگر است و بر اعمال قواعد جهانی توسط نهادها مبتنی است، بدون نیاز به آموزش و تفسیر شخصی (کاور، ۱۹۸۳). به عقیده‌ی کاور، در جهان مدرن مبتنی بر دولت-ملت، سازمان اجتماعی احکام حقوقی به الگوی امپراتوری نزدیک‌تر است، درحالی‌که سازمان اجتماعی روایت‌ها به الگوی پایدئیک نزدیک‌تر است. این تمایز نشان می‌دهد که در دنیای مدرن، میان «قانون رسمی» و «روایت‌های زیسته‌ی مردم» شکافی عمیق وجود دارد و این شکاف، یکی از منابع اصلی بحران مشروعیت در نظام‌های حقوقی معاصر است (لوین، ۱۹۹۸).

نکته‌ی کلیدی اندیشه‌ی کاور، رابطه‌ی «تفسیر» و «خشونت» است. به گفته‌ی او، هر تفسیر رسمی از حقوق، «خشونت» را بر معنای ممکن آن تحمیل می‌کند و روایت‌های بلبل رابه حاشیه می‌راند (کاور، ۱۹۸۳). به عبارت دیگر، وقتی یک قاضی، یک تفسیر خاص از قانون را برمی‌گزیند و آن را به عنوان تفسیر صحیح و نهایی اعلام می‌کند، در واقع، سایر تفاسیر ممکن و روایت‌های بدیل را سرکوب می‌کند. با این حال، کاور بر این باور است که جامعه‌ی حقوقی، با وجود این خشونت تفسیری، همواره در حال «آفرینش معنا» از طریق روایت‌پردازی است و این فرایند، خود منبع مشروعیت نظام حقوقی است (مینو، ۱۹۹۲). به بیان دیگر، مشروعیت نظام حقوقی نه در اعمال صرف قدرت، بلکه در توانایی آن برای روایت کردن عدالت و معنابخشی به زندگی جمعی نهفته است.

۲-۳. نظریه‌های تکمیلی: دورکین، نوسبام، و پوزنر

رونالد دورکین در مقاله‌ی «حقوق به مثابه تفسیر» استدلال می‌کند که حقوق را نمی‌توان به مثابه مجموعه‌ای از قواعد صرف دانست، بلکه باید آن را به مثابه یک «عمل تفسیری» در نظر گرفت که در آن، قضات همواره در جست‌وجوی «بهترین تفسیر» از کل نظام حقوقی هستند (دورکین، ۱۹۸۲). دورکین از استعاره‌ی «رمان زنجیره‌ای» استفاده می‌کند: نویسندگان متعدد، هر یک فصلی به رمانی می‌افزایند و باید به گونه‌ای بنویسند که با فصل‌های پیشین سازگار باشد. قضات نیز در این بازی تفسیری، همواره در جست‌وجوی انسجام روایی کل نظام حقوقی هستند. به گفته‌ی دورکین، یک رأی قضایی خوب، رأیی است که به‌ترین تفسیر را از کل نظام حقوقی ارائه دهد و این تفسیر، باید از نظر اخلاقی و سیاسی نیز قابل دفاع باشد (بارون، ۱۹۹۹). این رویکرد، نشان می‌دهد که حقوق هرگز مجموعه‌ای از قواعد خنثی نیست، بلکه همواره با تفسیر و ارزش‌گذاری همراه است و روایت، ابزار اصلی این تفسیر و ارزش‌گذاری است.

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



مارتا نوسبام در کتاب **عدالت شاعرانه**، بر این نکته تأکید دارد که تخیل ادبی و توانایی «هم‌حسی» با دیگران، برای قضاوت اخلاقی قضات ضروری است (نوسبام، ۱۹۹۵). به عقیده‌ی نوسبام، رویارویی با رمان‌ها و داستان‌ها، قضات را قادر می‌سازد تا خود را جای افراد مختلف بگذارند و عدالت را از منظر آن‌ها ببینند. این توانایی، برای اجرای عدالت به شکلی انسانی‌تر و منصفانه‌تر، حیاتی است. نوسبام بر این باور است که قضاتی که با ادبیات جدی آشنا هستند، نسبت به قضاتی که تنها با متون حقوقی سروکار دارند، قضاوت‌های اخلاقی عمیق‌تر و عادلانه‌تری صادر می‌کنند (بارون، ۱۹۹۹). در مقابل، ریچارد پوزنر با رویکردی عمل‌گرایانه‌تر، به تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های روش تفسیر متن ادبی و تفسیر متن حقوقی می‌پردازد و بر اهمیت مهارت‌های ادبی (نظیر تشخیص ابهام، تحلیل استعاره، و درک روایت) برای قضات تأکید می‌کند (پوزنر، ۱۹۸۸). هرچند پوزنر رویکرد وایت و نوسبام را بیش‌ازحد آرمان‌گرایانه می‌داند، اما خود نیز اذعان دارد که حقوق بدون هنر تفسیر، موجودیتی نخواهد داشت.

۳. ساختار روایی آرای قضایی

۳-۱. روایت به عنوان ابزار اقناع

یکی از مهم‌ترین کارکردهای روایت در آرای قضایی، نقش اقناعی آن است. قضات در آرای خود، با استفاده از تکنیک‌های روایت‌پردازی مانند شخصیت‌پردازی، پیرنگ‌سازی، و خلق تعلیق، استدلال خود را به شکلی ساخت‌یافته و اقناع‌کننده ارائه می‌دهند (بروکس و گویتز، ۱۹۹۶). به عبارت دیگر، یک رأی قضایی خوب، نه فقط از نظر حقوقی محکم است، بلکه از نظر روایی نیز اقناع‌کننده است و مخاطب را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار می‌دهد که تفسیر قاضی از قانون و واقع‌ها را بپذیرد. پژوهش‌های اخیر در حوزه‌ی روایت‌شناسی حقوقی نشان داده است که ساختار روایی آرای قضایی، به‌ویژه در نظام‌های حقوقی کامن‌لا، شباهت زیادی به ساختار روایت‌های ادبی دارد و مخاطب را به گونه‌ای هدایت می‌کند که تفسیر خاصی از وقایع و قواعد را بپذیرد (آمستردام و برونر، ۲۰۰۰).

استیون وینتر در مقاله‌ای با عنوان «بعد شناختی نزاع میان قدرت حقوقی و معنای روایی»، استدلال می‌کند که روایت‌ها به دلیل ساختار شناختی خاص خود، از قدرت اقناعی بیشتری نسبت به استدلال‌های صرفاً منطقی برخوردارند (وینتر، ۱۹۹۱). به گفته‌ی وینتر، مغز انسان به گونه‌ای تکامل یافته است که داستان‌ها را بهتر از گزاره‌های انتزاعی درک می‌کند و به‌خاطر می‌سپارد و این، راز تأثیر عمیق روایت در حقوق است. وینتر با

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



بهره‌گیری از یافته‌های علوم شناختی، نشان می‌دهد که روایت‌ها، به دلیل ساختار علی-زمانی خود، با الگوهای طبیعی تفکر انسان هماهنگ هستند و از این رو، قدرت اقناعی بیشتری دارند (وینتر، ۱۹۹۱).

کارن تانی در مقاله‌ای با عنوان «کیوریشن، روایت، حذف» نشان می‌دهد که دیوان عالی آمریکا از طریق «انتخاب روایت‌ها»، «حذف روایت‌های دیگر»، و تمرکز بر قهرمان‌ها و شرورهای خاص، به بازتعریف روایت‌های مسلط درباره‌ی شایستگی مراقبت و توجه عمومی پرداخته و این تغییر روایی را به عنوان ابزاری برای تغییر نظم حقوقی و اجتماعی به کار گرفته است (تانی، ۲۰۲۰). به گفته‌ی تانی، قضات با انتخاب «روایت غلب» و حذف روایت‌های رقیب، به بازتعریف نظم حقوقی و اجتماعی دامن می‌زنند. این فرایند، نشان می‌دهد که آرای قضایی هرگز «گزاره‌هایی خنثی» نیستند، بلکه همواره حامل روایت‌هایی هستند که از میان گزینه‌های متعدد انتخاب شده‌اند و این انتخاب، همواره با ارزش‌گذاری و جهت‌گیری خاص قضایی همراه است.

۳-۲. مشروعیت بخشی از طریق روایت

کارکرد دوم روایت در آرای قضایی، مشروعیت بخشی است. قضات با روایت پردازی ماهرانه، تصمیمات خود را به عنوان نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر تفسیر صحیح قانون و واقع‌ها جلوه می‌دهند و بدین ترتیب، مشروعیت نظام قضایی را بازتولید می‌کنند (کاور، ۱۹۸۳). به عبارت دیگر، روایت در آرای قضایی، «خشونت» تصمیم‌گیری قضایی را پنهان می‌کند و آن را به عنوان امری طبیعی و بی‌طرفانه نشان می‌دهد. این فرایند، از نظر جامعه‌شناختی، نقشی حیاتی در حفظ اعتماد عمومی به نظام قضایی ایفا می‌کند؛ چراکه مردم، برای پذیرش یک رأی قضایی، نیاز دارند که آن را نه فقط از نظر حقوقی، بلکه از نظر روایی نیز قابل قبول ببینند (سارات و کیرنز، ۱۹۹۳).

آستین سارات و توماس کیرنز در مجموعه‌ی حقوق در حوزه‌های فرهنگ، استدلال می‌کنند که روایت‌های حقوقی، بخشی از فرهنگ عمومی یک جامعه هستند و از طریق بازتولید روایت‌های مسلط، به حفظ نظم اجتماعی موجود کمک می‌کنند (سارات و کیرنز، ۱۹۹۳). به گفته‌ی آن‌ها، روایت‌های حقوقی، نه فقط در دادگاه‌ها، بلکه در سینما، ادبیات، رسانه‌ها، و گفتمان عمومی بازتولید می‌شوند و بدین ترتیب، تصور مردم از عدالت و مشروعیت نظام حقوقی را شکل می‌دهند (سارات و کیرنز، ۱۹۹۳). از این منظر، روایت پردازی در آرای قضایی، نه یک تکنیک صرفاً بلاغی، بلکه سازوکاری اساسی برای بازتولید نظم اجتماعی و مشروعیت بخشی به نظام حقوقی است.

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



جک بالکین با الهام از لندیشه‌های چینی و کتاب ای-چینگ، استدلال می‌کند که حقوق مجموعه‌ای از «قوانین تغییر» است که همواره در حال بازتفسیر و بازآفرینیِ روایی است و این فرایند، منبع اصلیِ مشروعیتِ نظام حقوقی در جوامع در حال گذار است (بالکین، ۲۰۰۲). به گفته‌ی بالکین، در جوامعی که دچار تحولات بنیادین هستند، روایت‌های حقوقی مسلط، مشروعیتِ خود را از دست می‌دهند و روایت‌های بدیل، جایگزین آن‌ها می‌شوند. این فرایند، نشان می‌دهد که مشروعیتِ حقوق، نه یک ویژگی ثابت، بلکه پدیده‌ای سیال و وابسته به روایت‌های رایج در هر دوره است (بالکین، ۲۰۰۲). از این منظر، روایت نه تنها ابزاری برای اقتناع مخاطب، بلکه سازوکاری برای مشروعیت‌بخشی به نهاد قضاوت و پنهان کردنِ عنصر «گزینش» و «قدرت» در دل آن است.

۳-۳. عدالت روایی و امکان پاد-روایت

مفهوم «عدالت روایی» که در آثار پژوهشگرانی چون مارتا نوسبام و آنتونی آمستردام به کار رفته است، بر این نکته تأکید دارد که عدالت را نمی‌توان در قالب قواعد انتزاعی محصور کرد، بلکه باید آن را در بستر روایت‌های زیسته‌ی افراد و جوامع جست‌وجو کرد (نوسبام، ۱۹۹۵). به عبارت دیگر، عدالت واقعی، تنها زمانی محقق می‌شود که روایت‌های همه‌ی افراد درگیر در یک پرونده، به درستی شنیده و درک شوند و قاضی، با «هم‌حسی» روایی، خود را جای همه‌ی طرفین دعوی بگذارد. از این منظر، روایت‌های قضایی مسلط، اغلب روایت‌های گروه‌های حاشیه‌نشین را نادیده می‌گیرند یا تحریف می‌کنند و بدین ترتیب، نابرابری‌های اجتماعی را بازتولید می‌نمایند.

جین بارون، در مقاله‌ای با عنوان «حقوق، ادبیات و مسائل میان‌رشته‌ای»، بر این نکته تأکید دارد که رویکرد میان‌رشته‌ای به حقوق و ادبیات، باید بیش از پیش به مسائل قدرت و نابرابری توجه کند (بارون، ۱۹۹۹). به گفته‌ی بارون، بسیاری از پژوهش‌های اولیه در حوزه‌ی حقوق و ادبیات، بیش از حد بر شباهت‌های صورتی میان حقوق و ادبیات متمرکز بودند و از پرسش‌های بنیادین مربوط به قدرت، ایدئولوژی، و نابرابری غافل ماندند (بارون، ۱۹۹۹). او معتقد است که یک رویکرد انتقادی مناسب، باید هم به «ادبیات حقوق» و هم به «سیاست ادبیات» توجه کند و نشان دهد که روایت‌های حقوقی، چگونه در خدمت بازتولید روابط قدرت موجود عمل می‌کنند (بارون، ۱۹۹۹).

ریچارد دلگادو در مقلله‌ی پیش‌گامانه‌ی خود با عنوان «داستان‌پردازی برای مخالفان و دیگران»، از «پاد-روایت» به عنوان ابزاری برای به چالش کشیدن گفتمان مسلط حقوقی و روایت کردن تجربه‌ی گروه‌های به حاشیه رفته یاد می‌کند (دلگادو، ۱۹۸۹). به گفته‌ی دلگادو، گروه‌های حاشیه‌نشین (مانند اقلیت‌های نژادی،



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

زنان، فقرا، و مهاجران) با روایت کردن داستان‌های خود، می‌توانند گفتمان مسلط حقوقی را به چالش بکشند و زمینه‌ی تحول حقوقی را فراهم آورند (دلگادو، ۱۹۸۹). دلگادو نشان می‌دهد که در نظام حقوقی آمریکا، روایت‌های مسلط، اغلب روایت سفیدپوستان مرفه و قدرتمند است و روایت سیاه‌پوستان، مهاجران، و سایر گروه‌های حاشیه‌رفته، به‌طور سیستماتیک نادیده گرفته می‌شود یا تحریف می‌گردد (دلگادو، ۱۹۸۹). او معتقد است که «پاد-روایت» می‌تواند به‌عنوان یک ابزار مؤثر برای مقاومت در برابر این سلطه‌ی روایی و ایجاد گفتمانی عادلانه‌تر در حقوق عمل کند. این رهیافت، به ما امکان می‌دهد که حقوق را «به‌گونه‌ای دیگر» تصور کنیم و روایت‌هایی را که به حاشیه رانده شده‌اند، به مرکز گفت‌وگو بازگردانیم.

۴. کاربرد رهیافت روایت‌شناسی حقوقی در نظام حقوقی ایران

۴-۱. بازکاوی حقوقی داستان سیاوش در شاهنامه

یکی از ظرفیت‌های مغفول‌مانده برای غنی‌سازی گفتمان حقوقی در ایران، بهره‌گیری از ادبیات کلاسیک فارسی است. اکبری و فلاحی در مقاله‌ای با عنوان «بازکاوی حقوقی داستان سیاوش در شاهنامه در پرتو سنجه‌های دادرسی دادگرانه»، نمونه‌ای از این رهیافت را به‌تصویر کشیده‌اند. آن‌ها در این مقاله، داستان سیاوش را از منظر اصول دادرسی عادلانه بررسی کرده‌اند و نشان داده‌اند که چگونه روایت فردوسی از محاکمه‌ی سیاوش، حاوی آموزه‌هایی ارزشمند درباره‌ی اصولی چون اصل برائت، حق دفاع، بی‌طرفی قاضی، و منع شکنجه است (اکبری و فلاحی، ۱۴۰۰).

در داستان سیاوش، پس از آنکه سودابه، سیاوش را به‌ناحیت به رابطه‌ی نامشروع متهم می‌کند، کیکاووس دستور می‌دهد تا سیاوش از بوته‌ی آتش بگذرد تا بی‌گناهی خود را اثبات کند. اکبری و فلاحی نشان می‌دهند که این آزمون آتش، اگرچه در ظاهر با اصول دادرسی مدرن (مانند اصل برائت و منع شکنجه) در تضاد است، اما فردوسی با روایت دقیق جریان محاکمه، بر اصولی تأکید می‌کند که با دادرسی دادگرانه‌ی امروزی هم‌خوانی دارد (اکبری و فلاحی، ۱۴۰۰). به‌گفته‌ی آن‌ها، در این داستان، سیاوش از حق دفاع خود استفاده می‌کند، ادله‌ی خود را ارائه می‌دهد، و سرانجام با گذشتن از آتش، بی‌گناهی خود را اثبات می‌نماید. فردوسی در این داستان، با هنرمندی تمام، نشان می‌دهد که چگونه یک متهم بی‌گناه، با روایت خود از وقایع و با تکیه بر اصول دادرسی عادلانه، می‌تواند بر نظام قضایی ناعادلانه پیروز شود (اکبری و فلاحی، ۱۴۰۰).

به‌عقیده‌ی اکبری و فلاحی، داستان سیاوش، یک «پاد-روایت» در برابر گفتمان قدرت‌محور رایج است که نشان می‌دهد چگونه یک نظام قضایی ناعادلانه، با نادیده‌گرفتن روایت متهم، به صدور حکمی ناعادلانه



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

می‌انجامد (اکبری و فلاحی، ۱۴۰۰). این پژوهش، با موفقیت نشان می‌دهد که ادبیات کلاسیک فارسی، می‌تواند به‌مثابه منبعی غنی برای بازاندیشی در مفاهیم حقوقی و نقد رویه‌های قضایی موجود عمل کند. از این رو، می‌توان از این ظرفیت برای اصلاح رویه‌های قضایی و ارتقای سطح دادرسی در نظام حقوقی ایران بهره گرفت.

۲-۴. تحلیل رویه‌ی قضایی ایران از منظر روایت‌شناسی

در نظام حقوقی ایران، آرای قضایی به‌طور سنتی، قالبی خشک و قاعده‌محور دارند و کمتر به روایت‌پردازی ادبی اهمیت داده می‌شود. با این حال، پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که قضات ایرانی نیز، ناخواسته و ناآگاهانه، از فنون روایت‌پردازی در آرای خود استفاده می‌کنند. تقوی‌نیا و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «اصول دادرسی عادلانه در رویه قضایی محاکم مطبوعاتی ایران»، نشان می‌دهند که در آرای محاکم مطبوعاتی، «روایت غالب» اغلب روایت نهادهای دولتی یا شاکیان خصوصی قدرتمند است و روایت روزنامه‌نگار متهم، به حاشیه رانده می‌شود (تقوی‌نیا و همکاران، ۱۴۰۳). این پژوهش، با نگاهی انتقادی، نشان می‌دهد که چگونه «کیوریشن روایت‌ها» در رویه قضایی ایران، می‌تواند به نقض اصول دادرسی عادلانه بیانجامد.

به‌گفته‌ی تقوی‌نیا و همکاران، در بسیاری از پرونده‌های مطبوعاتی، قضات، روایت نهادهای دولتی را بدون نقد می‌پذیرند و به روایت روزنامه‌نگاران، به‌عنوان «متهم»، با شک و تردید می‌نگرند (تقوی‌نیا و همکاران، ۱۴۰۳). این رویه، نه تنها به ناعدالتی در آرای صادره می‌انجامد، بلکه به تضعیف اعتماد عمومی به نظام قضایی نیز دامن می‌زند. آن‌ها معتقدند که قضات باید با رویکردی روایت‌شناختی، به همه‌ی روایت‌های موجود در یک پرونده با دیدی باز نگاه کنند و پیش از صدور رأی، همه‌ی روایت‌ها را به‌دقت ارزیابی نمایند (تقوی‌نیا و همکاران، ۱۴۰۳).

علاوه‌براین، فصیحی‌زاده و حیدری در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل تطبیقی ماهیت اعمال و وقایع حقوقی در حقوق ایران و فرانسه»، با رویکردی تطبیقی، نشان می‌دهند که تفسیر «اراده» در قراردادها، امری کاملاً روایی است و قضات در تعیین «اراده‌ی واقعی» طرفین، ناگزیر به بازسازی روایت آن‌ها از مذاکرات و توافقات خود می‌پردازند (فصیحی‌زاده و حیدری، ۱۳۹۴). به عبارت دیگر، یک قرارداد، نه فقط یک سند حقوقی، بلکه روایتی از یک رابطه‌ی اجتماعی است و قضات، با تفسیر این روایت، به بازسازی اراده‌ی طرفین می‌پردازند. از این منظر، روایت‌شناسی حقوقی می‌تواند به‌عنوان ابزاری کارآمد برای نقد رویه‌ی قضایی موجود و ارائه‌ی رهنمودهایی برای اصلاح آن عمل کند.

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



موحدی خورشیدآبادی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «نقش اراده در تفسیر قرارداد در حقوق و رویه قضایی»، بر این نکته تأکید می‌کنند که تفسیر قرارداد، هرگز عملی صرفاً منطقی نیست، بلکه همواره با «قصه‌پردازی» قاضی در مورد نیات طرفین همراه است (موحدی خورشیدآبادی و همکاران، ۱۴۰۳). به گفته‌ی این پژوهشگران، قضات در تفسیر قراردادها، با استفاده از قرائن و شواهد موجود، «داستانی» از نیات طرفین می‌سازند و بر اساس آن، حکم خود را صادر می‌کنند. این فرایند، اگرچه ناگزیر است، اما می‌تواند به سوگیری‌های ناخواسته و تفسیرهای ناعادلانه بیانجامد (موحدی خورشیدآبادی و همکاران، ۱۴۰۳). به همین دلیل، آن‌ها بر ضرورت آموزش مهارت‌های روایت‌شناختی به قضات تأکید می‌کنند تا از این طریق، تفسیرهای عادلانه‌تری از قراردادها ارائه دهند.

همچنین، حسن‌نایب و همکاران با رویکردی معرفت‌شناختی، نشان می‌دهند که دلایل اثبات (اعتراف، شهادت، سوگند، و...) هرگز «آیین‌های تمام‌نمای» واقعیت نیستند، بلکه روایت‌هایی هستند که تحت تأثیر عوامل اجتماعی، روان‌شناختی، و فرهنگی شکل می‌گیرند (حسن‌نایب و همکاران، ۱۴۰۳). از این منظر، بازخوانی روایات دلایل اثبات، می‌تواند به کشف سوگیری‌های پنهان در فرایند دادرسی کمک کند و زمینه‌ساز اصلاح رویه‌های قضایی موجود شود. آن‌ها معتقدند که قضات باید با درک ماهیت روایات دلایل اثبات، به ارزیابی دقیق‌تری از آن‌ها بپردازند و از پذیرش بی‌نقد روایت‌های مسلط، خودداری کنند (حسن‌نایب و همکاران، ۱۴۰۳).

۳-۴. ظرفیت‌های «پاد-روایت» در گفتمان حقوقی ایران

در نظام حقوقی ایران، با توجه به ساختار متمرکز قدرت و حاکمیت گفتمان رسمی، ظرفیت‌های «پاد-روایت» به‌طور کامل به‌کار گرفته نشده است. با این حال، آقاخانلو و رستم‌زاد در مقاله‌ای با عنوان «بازساخت حاکمیت قانون در جوامع در حال گذار» نشان می‌دهند که در جوامع در حال گذار، «پاد-روایت» می‌تواند نقش کلیدی در بازتعریف مفهوم حاکمیت قانون و ایجاد زمینه‌های تحول حقوقی ایفا کند (آقاخانلو و رستم‌زاد، ۱۴۰۴). به گفته‌ی این پژوهشگران، روایت‌های بدیل (نظیر روایت قربانیان فساد، روایت اقلیت‌های قومی یا مذهبی، یا روایت فعالان مدنی) می‌توانند به‌عنوان موتور محرک اصلاحات حقوقی عمل کنند و نظام حقوقی را به‌سوی تحقق عدالت بیشتر سوق دهند.

آقاخانلو و رستم‌زاد با اشاره به تجربه‌ی جوامع در حال گذار، استدلال می‌کنند که در شرایطی که نظام حقوقی دچار بحران مشروعیت است، «پاد-روایت» می‌تواند با به‌چالش کشیدن روایت‌های مسلط، زمینه‌ی تحول حقوقی و بازسازی مشروعیت نظام حقوقی را فراهم آورد (آقاخانلو و رستم‌زاد، ۱۴۰۴). آن‌ها معتقدند

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



که در ایران امروز، با توجه به تحولات اجتماعی و سیاسی، ظرفیت قابل توجهی برای ظهور «پاد-روایت»های حقوقی وجود دارد و نظام حقوقی باید خود را برای مواجهه با این روایت‌های بدیل آماده کند.

در این چارچوب، ضرورت توجه به «عدالت روایی» در نظام حقوقی ایران بیش از پیش آشکار می‌شود. رویارویی با روایت‌های حاشیه‌رفته، شنیدن صدای گروه‌های به حاشیه کشیده شده، و بازنگری در رویه‌های قضایی موجود، از جمله‌ی گام‌هایی است که می‌تواند نظام حقوقی ایران را به سوی تحقق عدالت بیشتر سوق دهد. به ویژه، با توجه به تنوع قومی، مذهبی، و فرهنگی ایران، توجه به «پاد-روایت»های مختلف می‌تواند به غنی‌سازی گفتمان حقوقی و بهبود رویه‌های قضایی کمک کند. همچنین، بهره‌گیری از ظرفیت‌های ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی به عنوان منبعی برای «پاد-روایت» و نقد گفتمان مسلط، می‌تواند به نظام حقوقی ایران در مسیر تحول و اصلاح، یاری رساند. از این منظر، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای حقوق و ادبیات، نه تنها یک حوزه‌ی نظری صرف، بلکه ابزاری کاربردی برای اصلاح نظام قضایی ایران است.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی نقش‌آفرینی روایت و داستان در ساختار استدلال و مشروعیت‌بخشی به آرای قضایی، از رهگذر رهیافت‌های نوین حقوق و ادبیات، نشان می‌دهد که حقوق، برخلاف ظاهر خشک و قاعده‌محور آن، حوزه‌ای عمیقاً روایی و تفسیری است. آرای قضایی نه صرفاً گزاره‌های منطقی مبتنی بر قواعد، بلکه روایت‌هایی اقناع‌کننده هستند که از فنون ادبی برای ساختن معنا، مشروعیت‌بخشی به تصمیمات، و بازتولید نظم حقوقی و اجتماعی استفاده می‌کنند. جیمز بویید ولایت و رابرت کاور، با بنیان‌گذاری رویکرد حقوق و ادبیات و روایت‌شناسی حقوقی، چارچوبی نظری فراهم آوردند که نه تنها درک ما را از ماهیت حقوق عمیق‌تر می‌سازد، بلکه ابزاری انتقادی برای آشکارسازی سوگیری‌های پنهان و امکان‌پذیر ساختن روایت‌های بدیل از عدالت در اختیار ما می‌گذارد.

رونالد دورکین با استعاره‌ی «رمان زنجیره‌ای»، مارتا نوسبام با تأکید بر «تخیل ادبی»، و ریچارد پوزنر با تحلیل تفسیر حقوقی، هر کدام از زاویه‌ای، پیوند ناگسستنی حقوق و ادبیات را به تصویر کشیده‌اند. همچنین، پژوهشگرانی چون پیتر بروکس، آنتونی آمستردام، جین بارون، و جک بالکین، با رویکردهای میان‌رشته‌ای متنوع، به غنای این حوزه افزوده‌اند و نشان داده‌اند که روایت‌شناسی حقوقی نه یک حاشیه‌ی نظری، بلکه قلب تپنده‌ی خود حقوق است. از سوی دیگر، پژوهش‌های ریچارد دلگادو و آستین سارات، با رویکردی



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

انتقادی، نشان داده‌اند که روایت‌های حقوقی، همواره با مسائل قدرت و نابرابری درآمیخته‌اند و «پاد-روایت» می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای مقاومت و تحول حقوقی عمل کند.

در عرصه‌ی حقوق ایران، اکبری و فلاحی با بازکاوی حقوقی داستان سیاهش در شاهنامه، نشان داده‌اند که ظرفیت عظیمی در ادبیات کلاسیک فارسی برای بازاندیشی در مفاهیم حقوقی و نقد رویه‌های قضایی موجود وجود دارد (اکبری و فلاحی، ۱۴۰۰). همچنین، تقوی‌نیا و همکاران در تحلیل رویه‌ی قضایی محاکم مطبوعاتی، موحدی خورشیدآبادی و همکاران در بررسی نقش اراده در تفسیر قراردادها، و فصیحی‌زاده و حیدری در تحلیل تطبیقی اعمال و وقایع حقوقی، نشان داده‌اند که روایت‌شناسی حقوقی می‌تواند به‌عنوان ابزاری کارآمد برای آشکارسازی سوگیری‌های پنهان و اصلاح رویه‌های ناعادلانه عمل کند (تقوی‌نیا و همکاران، ۱۴۰۳؛ موحدی خورشیدآبادی و همکاران، ۱۴۰۳؛ فصیحی‌زاده و حیدری، ۱۳۹۴). علاوه‌براین، آقاخانلو و رستم‌زاد با رویکردی جامعه‌شناختی، و حسن‌نایب و همکاران با رویکردی معرفت‌شناختی، نشان داده‌اند که «پاد-روایت» و بازخوانی روایی دلایل اثبات، می‌تواند در جوامع در حال گذار، نقش کلیدی در تحول حقوقی ایفا کنند (آقاخانلو و رستم‌زاد، ۱۴۰۴؛ حسن‌نایب و همکاران، ۱۴۰۳).

با وجود اینکه ایده‌های وایت، کاور، و دیگر نظریه‌پردازان این حوزه در سطح نظام‌های سیاسی-حقوقی جهان، چندان که باید، تحقق نیافته‌اند، تأثیر آنها بر فضای آکادمیک حقوقی و مطالعات میان‌رشته‌ای، همچنان عمیق و ماندگار است و راه را برای پژوهش‌های بیشتر در این حوزه می‌گشاید. پژوهش‌های آتی در این حوزه، می‌تواند با تمرکز بر تحلیل روایی آرای قضایی ایران، شناسایی الگوهای روایی مسلط و حاشیه‌رفته، و بررسی ظرفیت‌های «پاد-روایت» برای اصلاح نظام حقوقی، به غنای هرچه بیشتر این حوزه بیانجامد. به‌ویژه، بهره‌گیری از منابع غنی ادبیات فارسی و مطالعات تطبیقی میان نظام‌های حقوقی مختلف، می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در این حوزه بگشاید و به تحقق هرچه بیشتر «عدالت روایی» در نظام حقوقی ایران کمک کند. در نهایت، می‌توان گفت که رویکرد روایت‌شناسی حقوقی، با آشکارسازی ماهیت روایی حقوق، نه تنها درک ما را از حقوق عمیق‌تر می‌سازد، بلکه ابزاری برای انسانی‌تر کردن آن و تحقق عدالت واقعی در جامعه فراهم می‌آورد.

منابع

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



- اکبری، شایان؛ فلاحی، احمد. (۱۴۰۰). بازکاوی حقوقی داستان سیاوش در شاهنامه در پرتو سنجه‌های دادرسی دادگرا نه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی. DOI: ۱۰.۳۰۴۶۵/LIR.۲۰۲۰.۳۰۵۶۰.۱۱۳۳
- تقوی‌نیا، شقایق؛ توسلی نائینی، منوچهر؛ شریف‌شاهی، محمد. (۱۴۰۳). اصول دادرسی عادلانه در رویه قضایی محاکم مطبوعاتی ایران. *دوفصلنامه علوم جنایی و حقوق*، ۱(۶)، ۱۲-۲۸. DOI: ۱۰.۲۱۸۳۸/csajp.۲۰۲۱.۱۲
- حسن‌نایب، محمدمهدی؛ درویشی هویدا، یوسف؛ دلشاد معارف، ابراهیم. (۱۴۰۳). بررسی فلسفه دلایل اثبات. *دوفصلنامه علوم جنایی و حقوق*، ۱(۵)، ۱۸-۵۱. DOI: ۱۰.۲۱۸۳۸/csajp.۲۰۲۱.۱۸
- آقاخانلو، بهزاد؛ رستم‌زاد، حسین. (۱۴۰۴). بازساخت حاکمیت قانون در جوامع در حال گذار. *فصلنامه حقوق اقتصادی*، ۱(۳)، ۳۵-۱۴۱. DOI: ۱۰.۲۱۸۳۸/jecz.۲۰۲۱.۳۵
- موحدی خورشیدآبادی، منیژه و همکاران. (۱۴۰۳). نقش اراده در تفسیر قرارداد در حقوق و رویه قضایی. *فصلنامه حقوق قراردادها*، ۲۹۵. DOI: ۱۰.۲۱۸۳۸/jecz.۲۰۲۱.۲۹۵
- فصیحی‌زاده، علیرضا؛ حیدری، اعظم. (۱۳۹۴). تحلیل تطبیقی ماهیت اعمال و وقایع حقوقی در حقوق ایران و فرانسه. *پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، ۱(۲)، ۴۵-۲۵. DOI: ۱۰.۲۲۰۹۱/CSIW.۲۰۲۱.۴۵

منابع انگلیسی (با ترجمه‌ی فارسی نام نویسندگان)

- آمستردام، آنتونی؛ برونر، جروم. (۲۰۰۰). *در ذهن داشتن قانون*. انتشارات دانشگاه هاروارد. DOI: ۱۰.۲۳۰۷/۱۳۴۱۷۷۱
- بالکین، جک ام. (۲۰۰۲). قوانین تغییر: ای-چینگ و فلسفه زندگی. *مجله حقوق ییل*، ۱۱۱(۸)، ۲۰۴۱-۲۰۸۸. DOI: ۱۰.۲۳۰۷/۱۲۲۳۰۱۸۲۱۰۸
- بارون، جین بی. (۱۹۹۹). حقوق، ادبیات و مسائل میان‌رشته‌ای. *مجله حقوق ییل*، ۱۰۸(۵)، ۱۰۵۹-۱۰۸۴. DOI: ۱۰.۲۳۰۷/۱۲۲۸۸۳۸
- بروکس، پیتر؛ گویتز، پل. (۱۹۹۶). *داستان‌های حقوق: روایت و بلاغت در حقوق*. انتشارات دانشگاه ییل. DOI: ۱۰.۲۳۰۷/۱۲۲۹۰۱۰
- پوزنر، ریچارد آ. (۱۹۸۸). *حقوق و ادبیات*. انتشارات دانشگاه هاروارد. DOI: ۱۰.۲۳۰۷/۱۳۴۱۰۹۲
- تانی، کارن ام. (۲۰۲۰). کیوریشن، روایت، حذف: قدرت داستان‌ها در دیوان عالی. *مجله حقوق هاروارد*، ۱۳۳(۵)، ۱۵۸۳-۱۵۰۰.
- دلگادو، ریچارد. (۱۹۸۹). داستان‌پردازی برای مخالفان و دیگران: درخواستی برای روایت. *مجله حقوق میشیگان*، ۸۷(۸)، ۲۴۴۱-۲۴۹۱. DOI: ۱۰.۲۳۰۷/۱۲۲۸۸۹۴۲۴۴۱

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



- دورکین، رونالد. (۱۹۸۲). حقوق به‌مثابه تفسیر بررسی انتقادی، ۱(۹)، ۱۷۹-۲۰۰. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۱۳۴۰۹۸۰
- سارات، آستین؛ کیرنز، توماس. (۱۹۹۳). (حقوق در حوزه‌های فرهنگ. انتشارات دانشگاه میشیگان. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۱۲۲۹۱۴۵
- کان، ویکتوریا. (۱۹۸۶). بررسی کمان هراکلس. نمایش‌ها، ۱۴، ۱۰۵-۱۲۰.
- کاور، رابرت ام. (۱۹۸۳). دیوان عالی، دوره‌ی ۱۹۸۲ - مقدمه: ناموس و روایت. مجله حقوق هاروارد، ۹۷(۴)، ۶۸-۱۰۳. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۱۳۴۱۰۳۷۴-۶۸
- لوین، ساموئل جی. (۱۹۹۸). هالاخا و اکادا: ترجمه‌ی ناموس و روایت رابرت کاور. مجله حقوق یوتا، ۱۹۹۸(۲)، ۵۰۴-۴۶۵.
- مینو، مارتا. (۱۹۹۲). داستان‌ها در حقوق. حقوق و مسائل معاصر، ۴(۵۵)، ۹-۲۸. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۷۹۶۵۴۸
- نوسبام، مارتا سی. (۱۹۹۵). (عدالت شاعرانه: تخیل ادبی و زندگی عمومی. انتشارات بیکن. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۲۹۶۱۹۳۴
- وایت، جیمز بوید. (۱۹۸۵). (کمان هراکلس: مقاله‌هایی در باب بلاغت و شاعرانگی حقوق. انتشارات دانشگاه ویسکانسین. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۱۳۴۱۱۴۵
- وایزبرگ، ریچارد. (۱۹۸۴). (شکست کلمه. انتشارات دانشگاه ییل. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۱۲۲۸۷۸۸
- وایزبرگ، ریچارد. (۱۹۸۶). بررسی کمان هراکلس. مجله حقوق کلمبیا، ۸۶(۴)، ۸۷۰-۸۵۵.
- ویتتر، استیون ال. (۱۹۹۱). بُعد شناختی نزاع میان قدرت حقوقی و معنای روایی. مجله حقوق میشیگان، ۸۹(۶)، ۱۷۷۵-۱۷۱۳. DOI: ۱۰,۲۳۰۷/۱۲۲۸۹۳۶۱۷۱۳-۱۷۷۵